



خراسان = افغانستان = ایران

بعضی از نویسندگان معاصر افغان، افغانستان کنونی را که جزئی از خراسان بزرگ سابق بوده است، عطف به گذشته، به اسم (خراسان) میخوانند، و از این خواندن میخوانند بگویند خراسان یعنی افغانستان. در صورتیکه چنین نبوده و نیست. خراسان بزرگ مرکب بوده است از خوارزم و ترکستان سابق و افغانستان فعلی و خراسان کنونی ایران و غیره.

اینکه افغانها کشور خود را «دنباله‌رو» خراسان میدانند و میخوانند خود را به این عنوان از ایران بزرگ گذشته جدا کنند درست نیست، زیرا هر چند افغانستان امروز منطبق است با قسمت مهمی از خراسان بزرگ سابق، اما قسمت مهم دیگر آن خراسان بزرگ داخل خاک ایران کنونی و روسیه شوروی میباشد، و خراسان کلان چیز دیگری نبوده است جز قسمتی از ایران بزرگ سابق.

در هر حال تا قبل از احمد شاه دورانی، اسمی و رسمی از دولت یا «شاهنشاهی افغانستان» در میان نبوده است تا بعضی از نویسندگان معاصر افغان بتوانند این اسم و عنوان را عطف به سابق بنمایند.

اینک دلائلی از کتب اروپائی و حتی از سراج التواریخ میآورم که تاریخ رسمی افغانستان است، زیرا زیر نظر مستقیم و تصحیح شخص **امیر حبیب‌الله خان سراج‌الملک** پادشاه افغانستان تالیف شده است.

در فصل بیست و هفتم کتاب (جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی) تالیف (لسترچ) انگلیسی ترجمه محمود عرفان تحت عنوان خراسان میخوانیم:

«خراسان در زبان قدیم فارسی بمعنی خاور زمین است. این اسم در اوائل قرون وسطی بطور کلی بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کور لوت تا کوههای هند واقع بودند اطلاق میگردد و به این ترتیب تمام بلاد ماورالنهر را در شمال خاوری به مستثنای سیستان و قهستان در جنوب شامل میگردد. «حدود خارجی» خراسان در آسیای وسطی بیابان چین و بامیر و از سمت هند جبال هندو کش بود، ولی بعد ها این حدود،

* جناب آقای دکتر محمود افشار، معاون سابق وزارت فرهنگ، موسس و نویسنده دانشمند مجله گرافیک آینده از رجال نیکنام و مالی مقام معاصر.

هم دقیقتر و هم کوچکتر گردید تا آنجا که میتوان گفت که یکی از ایالات ایران در قرون وسطی بود. از سمت شمال خاوری از رود جیحون به آنطرف را شامل نمیشد ولی همچنان تمام ارتفاعات ماورای هرات را که اکنون قسمت شمال باختری افغانستان است در برداشت. مع الوصف بلادیکه در منطقه علیای رود جیحون یعنی در ناحیه پامیر واقع بودند در نزد اعراب قرون وسطی جزو خراسان یعنی داخل در حدود آن ایالت مصوب میشد. ایالت خراسان در دوره اعراب یعنی در قرون وسطی به چهار قسمت یعنی چهار ربع تقسیم میگردد و هر ربعی بنام یکی از چهار شهر بزرگی بود که در زمانهای مختلف کرسی آن ربع یا کرسی تمام ایالت واقع گردید و عبارت از نیشابور و مرو و هرات و بلخ بود. پس از فتوحات اول اسلامی کرسی ایالت خراسان مرو و بلخ بود ولی بعداً امر آن سلسله طاهریان مرکز فرمانروائی خود را به ناحیه باختر برده و نیشابور را که شهر مهمی در غربی ترین قسمتهای چهارگانه بود مرکز امارت خویش قرار دادند.

این مطالب را طبق حاشیه زیر صفحه کتاب (لسترنج) از (اصطخری) (مقدسی) (ابن حوقل) و (حمدالله مستوفی) نقل کرده است.

از عبارت فوق که مینویسد: (حدود خارجی خراسان در آسیای وسطی بیابان چین و پامیر و از سمت هند جبال هندوکش بود) خوب واضح است که آنرا یک استان ایران یا جزء خلافت اسلامی میدانند که آن موقع بجای دولت ایران بوده است این قسمت اگر از دو طرف به چین و هند محدود میشده از دو سمت دیگر به اراضی و ایالات داخلی دیگر ایران متصل بوده است.

بهر حال حدود خراسان هم مانند بسیاری از نقاط دیگر ایران و دنیا در طول تاریخ تغییر کرده است تا امروز که کوچکتر شده و بصورت یک استان ایران در آمده و بهمین نام باقی مانده و قسمتهای دیگر آن بنام افغانستان تشکیل دولت مستقلی داده یا داخل در خاک روسیه شوروی شده و از بقیه خراسان جدا شده است. ولی بقول شاعر از لحاظ تاریخی: سه نگردد بریشم از او را پرنیان خوانی و حریر و پرنده

اکنون از روی منابع عربی و ایرانی، که لسترنج از آنها برای تالیف کتاب خود استفاده کرده است، به بینیم در زمان خلافت عربها خراسان مرکب از چه نقاطی بوده است. چون عربها بر ایران تسلط قطعی یافتند خراسان را که بزرگترین ایالت ایران بود بچهار قسمت بزرگ بخش نمودند بشرحی که در بالا گذشت.

اکنون دو تا از این مرکزها (بلخ و هرات) در افغانستان کنونی میباشد یکی (مرو) در ترکستان روس شوروی و یکی (نیشابور) در ایران واقع شده است.

کتاب (حدود العالم) که تالیف آن قبل از شاهنامه فردوسی در زمان سامانیان بوده (۳۷۲ هـ ق) در قسمت (سخن اندر ناحیه خراسان و شهرهای وی) چنین مینویسد:

« ناحیه مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بعضی از حدود خراسان است و بعضی بیابان کورکس کوه و مغرب وی نواحی گرگان است و حدود نور و شمال وی جیحون است و شهرهای آنرا چنین نام مینهند: نیشابور - سبزوار - خسروگرد - بهمن آباد و مزینان - آزادوار - جاجرم - سراین (اسفراین) - نسای - باورد - طوس - ترشیز - قائن - طبسین - خور - طبس - هری - پوشنگ - بادقیس - سرخس - غرجمستان - مرو - گوزگانان - بارباب - بلخ - تخارستان - بفلان - بامیان »

در کتاب (صوره الارض) ابن حوقل (۱) عرض و طول خراسان چنین آمده است: «پهنای خراسان از بدخشان برکنار جیحون تا دریاچه خوارزم، از بدخشان بر جانپور و جیحون تا ترمذ...» همین کتاب مینویسد: خراسان نام اقلیم است و حدود آن از مشرق

نواحی سیستان و سرزمین هند ... از مغرب بیابان غز و نواحی گرگان از شمال سرزمین ماوراء النهر و اندکی از سرزمین ترک واقع در پشت ختل و از جنوب بیابان فارس و کوشی تا نواحی جبال دبله تا گرگان و طبرستان و منضعات آنست .
 حمدالله مستوفی در کتاب (نزهت القلوب) در باره خراسان چنین میگوید :
 « حقوق دیوانش در زمان سابق داخل ایران بودی . در عهد طاهریان قریب هزار تومان بوده است . اما در زمان دولت مغول چون اکثر اوقات وزرا و کتاب دیوان اعلی خراسانی بوده اند و نهستان و قومس و مازندران و طبرستان را مملکتی علیحده گرفته اند و حسابش جداگانه ... تا در عهد سلطان ابوسعید ... »

چنانکه سابق نوشتیم کلمه و اصطلاح (افغانستان) برای ناحیه شرقی خراسان نسبتاً تازه است یعنی در زمان احمد شاه درانی که آنرا مستقل نمود استقرار یافته است . قرن ها پیش از آنکه این کشور باین نام نامیده شود ، با اضافات یا کاهشهای نسبتاً به وسعت امروز ، اسم آن خراسان بود . پس اگر افغانها نام سابق آن را خراسان بدانند راه غلط و دوری نرفته اند . اما باید اضافه کرد که ، يك زمان بود که اصلاً (ایران) در اصطلاح عبارت بود از خراسان . در نتیجه میتوان گفت که در چنان زمان هائی (ایران) و (خراسان آنروز) و (افغانستان امروز) در حقیقت يك چیز شمرده میشدند .

مثلاً زمان سلطان محمود غزنوی وقتی شمرای معاصر او در اشعار خود میگفتند (خسرو ایران) یا (خدایگان خراسان) يك چیز آوازه میکردند . اگر نامی از (افغانستان) نمیبردند سبب این بود که این اسم از لحاظ سیاسی و جغرافیائی هنوز وجود نداشت . بی مناسبت نیست که بگویم يك زمان بود که هرایرانی به هندوستان میرفت او را (خراسانی) می نامیدند ، چه افغانستانی بود و چه فارسی یا اصفهانی .

مقتضی است تذکار دیگری هم در اینجا بدهم : هنگامی که مدت سه سال من در بمبئی هندوستان اقامت داشتم میدیدم و میشنیدم که ایرانیان و افغانان را در آنجا بنام های مختلف می خوانند : ایرانیان زردشتی را که در صدر اسلام از ایران به هند پناه برده بودند (پارسی) و زردشتیان کنونی ایران را که به ندری ووند (ایرانی) و مسلمانان ایران را که اکنون از ایران بهند میروند (مغول صاحب) و افغانها را (پتان) (مغول) از لحاظ اینکه سلسله مغولیه که از ایران و افغانستان بهند رفته بودند رجال و شمراشان ایرانی بودند و زبان فارسی را در هند رسمیت و رواج میدادند ، باین جهت همه ایرانیان هند را (مغول صاحب) خطاب می کردند . به افغانهای پشتو زبانهم از آن جهت پتان میگفتند که در زبان هندی (پختون) را (پتان) میگویند اکنون هم (پختونستان) را (پتانستان) مینامند .

هر چند در آن زمان فارس و آذربایجان و اصفهان و غیره همه داخل در حدود جغرافیائی و تاریخی ایران بزرگ بود اما وقتی (ایران) گفته میشد نظر به مشرق ایران یعنی خراسان بزرگ آن روز با افغانستان امروز و ماورالنهر می بود . قسمت های دیگر ایران که بواسطه ملوک الطوائفی از هم جدا بود اسامی دیگر داشتند ، بطوریکه تا مدتها بعد یعنی زمان های سعدی و حافظ هم این دو شاعر همه جا از (فارس) و (پارس) سخن میرانند نه از ایران و منظورشان از اقلیم (پارس) همان سلطنت محدود استان فارس و مضافات آن بوده است . از زمان صفویه به بعد است که بار دیگر شاهنشاهی بزرگی در فلات ایران تشکیل میشود که قسمت مهمی از افغانستان کنونی را هم در بر داشته و قسمت دیگر افغانستان در تصرف سلاطین مغول هندوستان بوده است .

سلسله های طاهریان ، صفاریان ، سامانیان و غزنویان که اولین دودمان های

سلطنتی را در ایران تشکیل دادند و یوغ غرب را از گردن ایران برداشتند و پرچم ایران را بار دیگر برافراشتند نام ایران را زنده و زبان ایرانی را رواج دادند. همه آنها مرکزشان در شرق و شمال شرقی ایران بود. راست است که دیالمه هم سلطنتی عظیم در مغرب ایران تشکیل دادند و حتی بغداد مرکز خلافت اسلامی را هم تصرف کردند ولی در همان وقت عنوان شاهنشاهی ایران را شعراى ایرانی به سلطان محمود غزنوی می دادند. بیجا نبود که هر زمان فلات ایران از لحاظ سیاسی بدو قسمت شرقی و غربی تقسیم میشد نام (ایران) مانند زمان سلطان محمود غزنوی نصیب قسمت شرقی آن یعنی افغانستان کنونی میگردد و نام (پارس) مخصوص ایران کنونی. همچنانکه اروپائیان هم ایران را با تلفظهای مختلف خود (پارس) میخوانند. (۲)

پس از آنکه تسلط ترکان و مغولان پایان یافت و دولت بزرگ صفوی تشکیل شد که شامل قسمت عمده (ایران شهر) ساسانیان بود و افغانستان کنونی هم میان همین سلسله و سلسله مغولیه هندوستان تقسیم شده بود در مشرق ایران یعنی خراسان یا افغانستان امروزی دولت مستقلی وجود نداشت تا مانند زمان سلطان محمود غزنوی در برابر دیلمیها دعوی ایران مداری داشته باشد بنابراین دولت صفویه شاهنشاهی ایران گردید.

بعد از صفویه مدت کمی سلسله غزنائی افغانستان بر ایران و افغانستان سلطنت نمود، اما قوام و دوامی نیافت. پس از آن نادرشاه افشار، بار دیگر وسیعتر از زمان صفویه، شاهنشاهی ایران را احیا کرد و افغانستان را که تقسیم شده بود میان صفویه و مغولیه، نیز یکی کرد و حدود شاهنشاهی را از طرف مشرق تا رود سند رسانید و کابلستان که قرنها از ایران جدا بود در زمان او باز با دیگر نقاط افغانستان و ایران یکی گردید. بعد از نادرشاه که بار دیگر ایران بزرگ به دو حصه شرقی و غربی تجزیه شد و احمد شاه سلسله درانی را در افغانستان تشکیل داد این نام هم برای آن کشور رسم شناخته شد. علت این اسم گذاری هم این بود که طوایف بسیاری بنام (افغان) یا (اوغان) در کوهستانهای شرقی فلات ایران زندگی میکرده اند که غزائیهها و درانیها دو تا از طوائف مهم آنها بودند و خود احمد شاه هم از درانیها میباشد.

چون لازم است مطالب این مقاله مستند و متکی بر سوابق و دلائل باشد اکنون بعضی از اشعار شعراى مشترك ایران و افغانستان را که در تاریخهای مختلف سروده اند در تالیف نوشته خود می آورم: **عنصری بلخی** که ملك الشعراى دربار غزنوی بوده در هزار سال پیش در باره فتوحات سلطان محمود مکرر او را (شاه ایران) (خسرو خراسان) (شاه عجم) همه را بیک معنی یاد کرده است:

خدایگان خراسان و آفتاب جمال که وقف کرد بر او کردگار عزوجل
چون در کلمه خراسان (خوراسان) معنی (مشرق) نهفته است به تعبیر دیگر در شعر دیگر گوید:

خسرو مشرق (یعنی دولت) آن کو تیغ او هر چه دشوار است بر دولت همی آسان شود
و در بیت دیگر:

خسرو مشرق (یعنی دولت) آن شاه عجم کافرینش بر سر دولت همی افسر شود
در قصیده ای که در فتوحات محمود گفته گوید:

ایا شنیده هنرهای خسروان بخیر . بیا ز خسرو مشرق عیان بین تو هنر

۲- پرسی Perse (بفرانسه) Persia (پرشیا به انگلیسی) -
Persien (پرزین به آلمانی) Persia (به ایتالیایی) و غیره .

خدایگان خراسان بدشت پیشاور
 در از هیاطله گوید عجب فرومانی
 بحمله‌ای بپراکند جمع آن لشکر
 که شاه ایران آنجا چگونه کرد سفر
 درین سه‌بیت عنصری (خسرو مشرق) (خدایگان خراسان) و (شاه ایران) را
 در ردیف هم و بیک معنی که شاه ایران باشد آورده است .
 اما سمدی در مدح پادشاه معاصر خود چنین گوید :

اقلیم پارس را غماز آسیب دهر نیست
 تا برسرش بود چو تویی سایه خدای
 ایران و خراسان در نظر شاعران همچنان که پیش مورخان و جغرافی نویسان زمانی
 وحدت وجود ، داشته است . معاصران هم گاهی در اشعار خود با اینکه نه خراسان امروزی
 خراسان دیروز است و نه ایران کنونی ایران پیش ، عطف بگذاشته ، کلمه خراسان را بجای
 ایران بکار برده‌اند .

محمود فرخ شاعر معروف معاصر ، چهل و چند سال پیش در قصیده‌فرانی که به اقتراح
 مجله آینده و با استقبال فرخی سیستانی سروده کلمه (خراسان) را بجای (ایران) استعمال
 کرده است و گوید :

خدایگان خراسان و خسرو خاور
 سپهر رتبه خداوندگار کیوان فر
 بیان فرخ با حقیقت تاریخ منطبق است زیرا در زمان نادر هنوز احمد شاه درانی
 مملکت مستقل افغانستان را با این نام بوجود نیاورده بود ، و شاهنشاهی
 نادر شاه بزرگتر از دولت صفویه بود و تمام خراسان بزرگ و از جمله (افغانستان) را
 شامل میشد و از سمت مشرق حدود دولت هخامنشی را داشت ، در حالی که قدرت
 صفویه از قندهار تجاوز نمیکرد و به کابل نمی‌رسید ، بلکه کابلستان در تصرف سلاطین
 بایری مغولی هندوستان بود .

نیز باید دانست که زمانی هم ماورالنهر داخل در حدود خراسان بود . همان زمان
 خراسان و ایران بیک معنی استعمال میشد مانند زمان سامانیان .
 رودکی بخارا می‌گوید که از مردم ماورالنهر و شاعر نامی دربار سامانی بود در مفاخره ضمن
 تصبیه‌ای گوید :

مرا بسودو فروریخت هرچه دندان بود
 نبود دندان لابل چراغ تابان بود
 شد آن زمانه که شمرورا جهان بنوشت
 شد آن زمانه که اوشامر خراسان بود
 نباید تصور کرد که چون رودکی خود را شاعر خراسان گفته نفی ایرانی بودن خود
 کرده است . این اشعار دیگر او را که در مدح یکی از امرای معاصر خراسانی خود گفته
 و به ایرانی بودن او اشاره کرده ملاحظه فرمائید :

مادر می را بکرد باید قربان
 بچه او را گرفت و کرد به زندان
 شادی بوجعفر احمد بن محمد
 آن مه آزادگان و مفرخ ایران
 همچنانکه سمدی و حافظ هم که خود را شیرازی می‌ستایند نفی ایرانی بودن نمی
 کنند . اهمیت ایران همیشه با اهمیت زبان فارسی ارتباط داشته است و گرنه
 سلطنت های آن غالباً در دست ترکان و مغولان بوده است و قلمرو دولت های طاهری و صفاری
 و سامانی و غزنوی اکثراً در ماورای ایران محدود امروزی بوده است . اصطلاح (دولت
 ایران) از لحاظ تاریخی و هم جغرافیائی معنای «متحرک» داشته نه معنی ثابت . روزی
 (ایران) از لحاظ سیاسی شامل تمام افغانستان ، ترکستان ، ایران امروز و قفقاز بوده
 (زمان نادر شاه افشار) و روزی تنها مشتمل بر تمام افغانستان و قسمتی از ایران امروز
 (زمان سلطان محمود) یا بالعکس تمام ایران امروز و قسمتی از افغانستان (زمان صفویه)
 بوده است .

برای من جای شک نیست که اگر نام (ایران) بروی کشور امروزی ایران یا
 نام خراسان روی استان خراسان گذاشته نشده بود دولت افغان هنگام پیدایش خود بجای

افغانستان نام ایران یا اسم تاریخی خراسانها برای خود انتخاب مینمود و نمیباست کلمه افغانستان را در دوست سال قبل از نو برای خود بسازد ، زیرا این کلمه ، چنانکه در سراج التواریخ افغان نیز آمد و گلشت ، بعد از نادرشاه افشار در زمان سلطنت احمد شاه وضع و برای نام دولت جدید استعمال شده است ، و سابقه سیاسی تاریخی از لحاظ دولت ندارد . چنانکه تاریخ نشان میدهد در زمان سلطان محمود غزنوی و مواقع دیگر تاریخ ، از دولت ایران همان دولتی منظور بود که در خراسان و ماورالنهر و افغانستان وجود داشت . دلیل : اشعار عنصری ، فرخی ، اسکاکی و غیره میباشد .

اگر مرکز ثقل دولت و مقر سلطنت و قدرت عمده حکومت بعد از غزنویها کم کم از شرق ایران بقسمت مرکزی و پس‌انتر بفرج و جنوب آن منتقل نشده بود و غزنه پایتخت شاهنشاهی مانده بود نام سیاسی ایران هم در انحصار خراسان و بعد افغانستان میماند . اما چون با تحول زمان و هجومهای بیابسی بایران و تجزیه‌ها و ترکیب‌های سیاسی و ملوک‌طوایفی هر قسمتی بنامی نامیده شد ، چنانکه در زمان سعدی و حافظ (فارسی) در زیر سلطنت سلطه اتابکان سلفری یا آل مظفر برای خود منگنی شده بود و کسی در آنجا اسمی از ایران نمیبرد . شاهد بر این معنی اشعار سعدی و حافظ و شاعران بزرگ آن ناحیه است که همه جا از فارس سخن میرانند نه ایران که بعضی از آنها بطور نمونه نقل میشود :

سعدی :

فارس در سایه اقبال اتابک ایمن لیکن از ناله مرغان چمن غوغا بود

در تمام دیوان حافظ یک جا بنام ایران برخوردیم ، آنجا که گوید :

بعد از این نشکفت اگر بانگت خلق خوشت خیزد از صحرای ایران ناله هسك ختن . که آنرا هم در نسخه معتبری که مرحومان قزوینی و دکتر غنی چاپ کرده‌اند (ایلج) نوشته و مصراحتاً حاشیه نگاشته‌اند که کلمه ایران که در بعضی از نسخ جدید چاپ شده غلط است . (ایلج) اسم دشمنی در فارس میباشد .

این وضع هجومهای بیگانه و ملوک‌طوایفی و بی‌سر و سامانی تا آغاز سلسله صفویه در سراسر ایران ادامه داشت و هر زمان ملوک‌طوایفی شدت می یافت کلمه ایران بمعنی دولت ایران متروک می افتاد .

پس از آنکه دولت بزرگ صفوی بنیاد گرفت نام شاهنشاهی ایران بار دیگر احیا گردید . اما کابل و قسمت شرقی افغانستان در آن زمان ضمیمه دولت مغولی هندوستان بود که در مقاله دیگر شرح آن خواهد آمد .

نکته جالب توجه این است که هیچگاه در دیوان این دو شاعر بزرگ شیراز دیده نشده که **کلمه بعنوان لقب** هم باشد پادشاه فارس را پادشاه ایران بنامند در صورتی که محمود غزنوی را با اینکه او هم هیچگاه بر همه ایران سلطنت نداشت و حکومتش از ری و اصفهان تجاوز نکرد ، شعرا او را پادشاه ایران مخاطب ساخته‌اند ، و از اینجا معلوم میشود که خراسان بیش از فارس و دیگر نقاط ایران خود را مستحق نام ایران میدانسته است . این شاید بعلت آن بوده که بیشتر آرینها یعنی (ایرانیها) از اینجا وارد فلات ایران شده و نام خود را هم باین فلات داده‌اند ، و نام ایران در برابر توران از قدیم نزد آنان بسیار عزیز بوده و افغانها و خراسانیها بوده‌اند که در درجه اول با تورانیها ، هیاطله ، ترکان ، مغولان ، تاتارها ، ازبکان ، غزها ، ترکمانها و دیگر طوایف زرد پوست همسایه بوده و همیشه در وهله نخست آنان بوده‌اند که در برابر سیل هجومهای این اقوام وحشی ایستادگی میکردند و با در مواقع حمله دفاعی از این طرف بیشتر از میدان و جان فشانی بوده‌اند . قصیده معروف انوری در فتنه غزیه این معنی دلالت دارد

برسمرقند اگر بگلدی ای باد سحر ناله اهل خراسان به برخاقان بر

خبرت هست گزین زبروز برشوم غزان نیست يك پوز خراسان که نشد زبروز بر

خبرت هست که از هر چه در او چیزی بود در همه ایران امروز نمانده است (لری